بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 7**

۱۳/ ۰۷/ ۸۸ تخصیص عام به مفهوم-مفهوم مخالف-کلام شهید صدر

**تعارض عام و مفهوم مخالف**

بحث ما به تعارض عام و مفهوم مخالف رسیده بود. مرحوم آخوند تفصیل داده بودند بین دو دلیل که در یک کلام باشند یا در دو کلام منفصل؛ در فرض اول اگر هر دو بالوضع باشند یا هر دو بالاطلاق باشند، دلیل مجمل می شود. ولی اگر یکی بالوضع باشد و دیگری بالاطلاق، در دو دلیل متصل ما بالوضع بر ما بالاطلاق مقدم خواهد بود. ولی در دو دلیل منفصل مطلقا معتقد به تعارض هستند و رافع تعارض را خصوصیات موارد می دانند که کدام اظهر و کدام ظاهر است.

مرحوم امام هم در منهاج الوصول همین مطلب را پذیرفته اند. ما در سابق بحث کردیم که تقدیم ما بالوضع بر ما بالاطلاق وجهی ندارد.

**کلام شهید صدر در این بحث :**

شهید صدر این قطعه کلام ایشان را پذیرفته اند و در قطعه دیگر مناقشه کرده اند که اگر در دو کلام منفصل باشند با هم متعارضند. شهید صدر معتقد است در اینجا عام بر مفهوم مقدم است و این را از صغریات اظهر و ظاهر دانسته اند؛ چون مفهوم از عام اظهر است مگر این که ویژگی هایی داشته باشند که اظهر و ظاهر بر عکس شود. دلالت مفهوم وضعی است و دلالت عام اطلاقی است و دلالت وضعی بر دلالت اطلاقی مقدم است به این بیان که : مناط دلالت وضعی این است که آن چه متکلم به آن تلفظ کرده است، همان را اراده کرده است. ولی مناط دلالت اطلاقی این است که آنچه بیان نکرده است در مراد جدی او داخل نیست. وقتی گفته می شود اکرم الهاشمی اگر مراد جدی، هاشمی عادل باشد، باید در کلام قید عالم را ذکر کرد. ما از عدم ذکر این قید، عدم اراده آن را نتیجه می گیریم. لذا موضوع نفس الامری وجوب اکرام همان هاشمی است بدون هیچ قیدی.

بعد می فرمایند که ظهور حال متکلم در این که آنچه را ذکر می کند اراده کرده است قوی تر است از این که آنچه ذکر نکرده است، در مرادش دخیل نیست. وجه قوی تر بودن این است که تخلف از این مطلب که لفظی را ذکر نکرده و اراده کرده باشد، کمتر پیش می آید تا این مطلب که لفظی را ذکر نکرده و مرادش بوده است. ایشان بیانات دیگری هم دارد، ولی به این بیان بیشتر تکیه کرده است.

**بررسی کلام شهید صدر :**

در این کلام بحث های مبنایی مانند حقیقت اطلاق، مقتضای مقدمات حکمت و ... وجود دارد که فعلا نمی خواهیم از آنها بحث کنیم (اجمالا این که ما با مبانی ایشان موافق نیستیم). بحث در اینجا این است که با پذیرش این مبانی آیا این کلام صحیح است یا خیر؟ به نظر می رسد پاسخ منفی است به خصوص که در یک طرف بحث، عمومات قرار دارند. اگر دلیل دیگر وجود نداشته باشد، مقدمات حکمت تام می بود. معنای تام بودن مقدمات حکمت این است که متکلم در مقام بیان جمیع قیود حکم به شخص این کلام بوده است و با این حال قیدی نیاورده است مثلا مصلحت در عدم ذکر قید بوده است. و الا اگر در مقام بیان تمام مراد با شخص همین خطاب نباشد، مقدمات حکمت شکل نمی گیرد. پس فرض این است که مقدمات حکمت فی نفسه تام است. اگر چنین است واقعا بعید است که با وجود در مقام بیان بودن متکلم، برخی قیود را بیان نکند. بعید بودن این مطلب کمتر از عدم اراده معنای عام از لفظ عموم نیست؛ لذا به نظر نمی رسد که هیچ کدام بر دیگری اقواییتی داشته باشد.

از طرف دیگر ما نحن فیه خصوصیتی دارد و آن این که بحث ما در عام است. در عمومات اکتفا به قرینه منفصله برای بیان مخصصات، خیلی شائع است، به نحوی که گفته شده است که ما من عام الا و قد خص. ما اساسا منکر هستیم که عمومات فی نفسه دال بر عموم باشد. منشا دلالت عام بر عموم، عدم ذکر مخصص منفصل تا وقت عمل است. در مورد مجازگویی های دیگر مطلب به این وسعت نیست که مثلا قرینه منفصله بر تجوز به نحو شایع باشد، ولی ورود خاص به نحو منفصل قبل از وقت عمل بسیار شایع است. اگر هم معتقد شویم که برای بیان مراد فقط باید به شخص الکلام اعتماد کرد، در مورد عام اعتماد به قرینه منفصله خیلی شایع است و طبیعی است که باید از این مبنا رفع ید کردیم.

نتیجه این که ممکن است به عکس شهید صدر به مفهوم رجوع کرد نه عام. صاحب معالم می فرماید این گونه نیست که مفهوم از عام اضعف باشد، به خصوص در مقابل عامی که آن قدر کثرت تخصیص دارد که مشهور شده است که ما من عام الا و قد خص.

ولی حق این است که نه مفهوم به طور کلی آن قدر قوت دارد که نتوان با قرینه منفصله از آن رفع ید کرد و نه عام. به طور کلی قانون عامی در این مساله نداریم. به نظر می رسد امر دائر مدار اظهر و ظاهر و خصوصیات مورد است.

**یک نکته :**

بحث هایی که نسبت به اظهر و ظاهر و نسبت سنجی در مفهوم موافق کردیم، در اینجا هم جاری است. مفهوم از اینجا شکل گرفته است که دلیل ما ظاهر در حصر است. و ظاهر در بیان تمام موارد حکم جزا در جمله شرطیه است. در اینجا آیا باید مفهوم را به تنهایی دید؟ اگر کسی خاص را بما هو

خاص قرینه بر عام قرار دهد، در اینجا که خود خاص مستقیما مدلول کلام نیست (مدلول مستقیم این جمله حصر جزا در شرط است که نتیجه آن مفهوم است)، باز هم قرینیت دارد یا خیر؟ در اینجا همان بحث های مفهوم موافق مطرح می شود که اولا ممکن است گفته شود تعارض بین خود مفهوم و عام نیست، بلکه بین منشا مفهوم است و عام. و باید منشا مفهوم قرینیت برای عام داشته باشد و لذا اظهر و ظاهر هم بین این دو سنجیده می شود. و ثانیا خود منطوق هم اگر قطعی نباشد، داخل در تعارض است. مثلا در اذا جاء زید فاکرمه، این که این هیئت دال بر وجوب است در فرض تعارض ممکن است از آن رفع ید کنیم. این گونه نیست که تعارض صرفا از دلالت دلیل بر حصر و خصوصیت ناشی شده باشد. ممکن است به جهت عام مقابل، از دلالت منطوقی رفع ید کنیم.

**تفصیل مرحوم حاج شیخ :**

ایشان در درر فرموده اند که اگر رابطه مفهوم مخالف، با عام از نوع رابطه عموم و خصوص مطلق باشد، مفهوم مقدم است و اگر عموم من وجه باشد، عام مقدم است؛ مثلا دلیلی می گوید الماء طاهر من غیر تغیر و دلیل دیگر می گوید اذا بلغ الماء قدر کر، فهو طاهر من غیر تغیر. مفهوم این است که اگر از کر کمتر باشد، به صرف ملاقات و من غیر تغیر هم نجس می شود که این مفهوم نسبت به دلیل اول، عموم و خصوص مطلق است. مثال قسم دوم مقایسه همین دلیل دوم است با این دلیل که الماء الجاری طاهر من غیر تغیر که رابطه ماء غیر کر و ماء جاری عموم و خصوص من وجه است.

 در واقع ایشان این را از مصادیق اظهر و ظاهر می دانند.

تقریب ایشان این گونه است که اظهر مواردی که برای آن ادعای مفهوم شده است، جمله شرطیه است. در جایی که رابطه عموم و خصوص مطلق باشد، ما باید به مفهوم عمل کنیم؛ چرا که مفهوم در اینجا کالنص است؛ از این جهت که اصل دخالت شرط در حکم خیلی قوی است. این که اصلا آب کر هیچ دخالتی در حکم نداشته باشد، احتمال بعیدی است. لازمه الغاء مفهوم لغویت اخذ این موضوع در دلیل است. برای رفع محذور لغویت، ملتزم به دخالت کریت در حکم می شویم و از دلیل معارض رفع ید می کنیم.

البته ایشان مفهوم شرط را قبول ندارند مگر به نحو سالبه جزییه و اصل دخالت شرط در جزا. ایشان می فرماید اگر هم قائل به مفهوم به نحو سالبه کلیه شویم، دلالت شرط بر انحصار جزا در شرط چندان قوی نیست و می توانیم از آن در فرض تعارض رفع ید کنیم. عملا هم آقایان همین گونه مشی می کنند. در مثال اذا بلت فتوضأ و اذا نمت فتوضأ از مفهوم هر کدام به خاطر منطوق دیگر رفع ید می شود. تنها تفاوتش با بحث ما این است که در یک طرف عام واقع شده است.

در مثال دوم اگر به دلیل "الماء الجاری ..." اخذ کنیم، لازمه اش این است که آب جاری حتی اگر کر نباشد، معتصم است. ولی اگر دلیل مقابل را اخذ کنیم لازمه اش این است که آب جاری هم برای اعتصام باید به حد کر برسد. البته در خصوص این مثال خارجا فتوی این است که آب جاری به طور کلی هر چند قلیل باشد، معتصم هستند. همچنین نکته دیگری که اینجا وجود دارد این است که اگر در آب جاری هم کریت معتبر باشد، قید جاری لغو می باشد. فرض این است که آب کر چه جاری باشد و چه راکد، معتصم است و جاری بودن دیگر دخلی در حکم ندارد. و شاید فقها به همین جهت خاص دلیل آب جاری را مقدم کرده اند.

**نقد کلام ایشان در کلمات شهید صدر :**

تعبیر شهید صدر در تحریر این بحث این است که اگر به عام تمسک کنیم گاهی باید از مفهوم به طور کلی رفع ید کرد و گاهی از اطلاق آن. در جایی که رابطه عموم و خصوص مطلق باشد، اصل مفهوم زیر سوال می رود و در جایی که رابطه عموم و خصوص من وجه است، باید اطلاق مفهوم را تقیید زد.

ایشان در اینجا تقریبی شبیه تقریب مرحوم حاج شیخ ذکر کرده، می فرمایند ظهور جمله شرطیه در دخالت داشتن شرط، ظهوری است وضعی؛ لذا بر ظهور اطلاقی مقدم است. همین جا این نکته را عرض کنیم که این ظهور جمله شرطیه اختصاصی به آن ندارد و در همه قیود این حرف مطرح است که حکم به طور مطلق برای فاقد قید ثابت نیست و این گونه نیست که حکم برای واجد و فاقد به طور یکسان ثابت باشد. این که ایشان می فرماید این ظهور، وضعی است، ما اصل قوت آن را قبول داریم، ولی این که آیا وضعی است یا خیر، چندان در مساله مهم نیست. شاید به وضع هم نباشد و یک دلالت عقلی گونه باشد.

شهید صدر در پاسخ این تقریب می فرمایند می فرمایند این کلام مدعا را ثابت نمی کند. شما در مثال اول می خواهید ثابت کنید که ماء قلیل مطلقا غیر معتصم است، ولی آنچه ما از عبارت می فهمیم این است که آب به طور کلی معتصم نیست؛ لذا نباید تمام آب های قلیل معتصم باشند، ولی این که تمام آب های قلیل غیر معتصم است، از عبارت فهمیده نمی شود.

ما در اینجا قدر متیقنی داریم و آن آب قلیلی است که نه جاری باشد و نه آب چاه باشد و نه آب باران که این آب قطعا معتصم نیست. لذا از تحت الماء معتصم این قسم آب خارج می شود. ولی شما می خواهید به اطلاق اذا لم یبلغ الماء قدر کر، تمسک کنید و بگویید که ماء غیر کر معتصم نیست و لو این که آب باران یا چاه یا جاری باشد. این مطلب با این تقریب اثبات نمی شود، آنچه ثابت می شود

این است که آب علی وجه الاطلاق معتصم نیست که باید از آن قدر متیقن گرفت. اگر ما قدر متیقن را نمی دانستیم معتقد به اجمال دلیل می شدیم، ولی این جا این گونه نیست. عملا در اینجا به عموم مفهوم تمسک نمی کنیم، بلکه در موارد مشکوک به اطلاق الماء معتصم تمسک می کنیم. بنابراین در آب قلیلِ جاری، قلیل باران و قلیل چاه با تمسک به اطلاق اعتصام، حکم به اعتصام کرده و عموم مفهوم را کنار می زنیم.